



البرية





پس از مرگ صفوره، موسی با یک زن حبشی ازدواج کرد.



آیا خدا تنها بوسیله‌ی موسی سخن گفته؟

آیا به وسیله‌ی ما هم سخن نگفته است؟

موسی مردی بسیار فروتن بود، او متواضع‌ترین شخص روی زمین بود.

خداوند حرف آن‌ها را شنید و از هر سه نفرشان خواست، فوراً به خیمه‌ی عبادت حاضر شوند.

... مریم و هارون
...پیش بیایند، حرف مرا بشنویند



چطور جرأت می‌کنید که بنده‌ی من، موسی را سرزنش کنید؟

به همین دلیل، من با روشنی و نه با رمز، و رو در رو با او صحبت می‌کنم، او حتی شکل مرا دیده است

وقتی بخواهم با یک نبی حرف بزنم، من که پیوه هستم، با او در رؤیا و خواب صحبت می‌کنم.

اما خدمتگزارم موسی را مسئول قوم خود کرده‌ام





نگذار که مریم مانند کودکی
شود که مرده به دنیا می‌آید
و نصف بدنش پوسیده است.

سرور من، ما را به خاطر
این گناه تنبیه مکن، ما از
روی نادانی مرتکب این
گناه شده‌ایم.



... خداوند خشمگین بود

!!؟؟

!!تو جذام گرفتی



ای خداوند به تو التماس
می‌کنم که او را شفا دهی

اگر پدرش به روی او
آب دهان می‌انداخت
آیا برای هفت روز
خجل نمی‌بود؟

پس برای هفت روز در بیرون
اردوگاه تنها ماند و بعد از
آن می‌تواند بازگردد.

و قوم اسرائیل تا زمان
بازگشت مریم، از
سفر بازایستاد.

خداوند به موسی فرمود
از هر طایفه، یک رهبر برای
جاسوسی به سرزمین کنعان که
به آن‌ها بخشیده‌ام، بفرست



در میان آن‌ها دستیار موسی، یوشع نیز بود

از اینجا به طرف شمال، یعنی به
جنوب سرزمین کنعان و سپس
به قسمت کوهپایه بروید

وضع آنجا را بررسی کنید که آنجا چطور
میرزمینی است، و چقدر قوی هستند
چقدر جمعیت دارند؟ از
میوه و محصول آنجا مقداری
با خود بیاورید

آن دوازده جاسوس، نزد موسی و تمام قوم
اسرائیل رفتند و چگونگی سفر
خود را به اطلاع آن‌ها رساندند



تا حالا همچین
انگورایی ندیدیم!



بعد از چهل روز
آن‌ها از سفر برگشتند





شهرهای بزرگ و مستحکم دارد
همچنین فرزندان غنای غول
پیکر را هم در آنجا دیدیم

شیر و عسل در آن
چاربیست، و
میوه‌اش این است

اما ساکنان آنجا
مردم نیرومندی هستند



فوراً برویم و آنجا
را تصرف کنیم، چون
یقین دارم که بر آن‌ها
پیروز می‌شویم

ما نمی‌توانیم با آن مردم مقابله
کنیم، زیرا آن‌ها قوی‌تر از ما هستند



مردم عمالیق در جنوب زندگی می
کنند؛ حیثیات، ییوسیان و آموریان
در مناطق کوهستانی و کنعانیان در سواحل
دریای مدیترانه و رود اردن زندگی می‌کنند

موسی تو ما رو آوردی
!که به کشتن بدی



در مقایسه با فرزندان غنای
!غول پیکر، ما مثل ملخ بودیم

ساکنان سرزمین خود را می‌بلعند. مردمی
که در آنجا دیدیم همه قوی‌هیکل بودند



ای کاش در مصر می‌مردیم، یا در همین ایابان از بین می‌رفتیم!

پس بهتر نیست که به مصر برگردیم؟

باید به رهبر برای خودمون انتخاب کنیم و به مصر برگردیم



خداوند می‌تونه اون سرزمین رو به ما بده

اگر خداوند از ما خشنود باشد ما را به آنجا می‌برد و آن سرزمین غنی و حاصلخیز را به ما می‌دهد

شاید نباید علیه خداوند شورش کنید

-از مردم کنعان نترسید ما آن‌ها را شکست می‌دهیم

آن‌ها پُشت و پناهی ندارند اما خداوند همراه ماست

باید سنگسار بشید- همتون

تا به کی این قوم به من اهانت می‌کنند؟ با وجود این همه نشانه‌هایی که من در میان آن‌ها نشان دادم، باز هم به من ایمان نمی‌آورند.

پس آن‌ها را نابود خواهم کرد
اما از تو قومی که بزرگ‌تر و قوی‌تر ...
از این‌ها باشد، به وجود می‌آورم.

اگر تمام این قوم را از بین ببری
آن مردم خواهند گفت: "خداوند نتوانست
... این قوم را به این سرزمین برساند."

اگر این خبر به
گوش مردم مصر
برسد چه؟

چون تو از من خواهش
کردی، من آن‌ها را می‌بخشم.

پس از حضور تو التماس
می‌کنم که از
روی بزرگواری و محبت
بی‌پایانت، گناهان این
مردم را ببخشی، چنان‌چه از
همان زمانی که سرزمین مصر
را ترک کردند، تاکنون بارها
گناهان ایشان را بخشیده‌ای.

خداوند به آسانی خشمگین
نمی‌شود و محبتش بی‌پایان است
و گناهان شما را می‌بخشد.

اما هیچ‌کدام از آن‌ها، آن سرزمینی را که به نیاکانشان
وودعی مالکیت آن را داده‌ام، نخواهند دید
هیچ‌کدام از کسانی که از من نافرمانی کرده‌اند و مرا
مورد آزمایش قرار داده‌اند آن سرزمین را نخواهند دید.

اما گالیب را که از صمیم دل
دستورات مرا انجام داده است، او
و نسل او را مالک آن سرزمین می‌سازم.

پس بهتر است از راه
دربای سرخ به بیابان بازگردید.



به غیر از کالیب و یوشع هیچ‌کدام از شما
به آن سرزمینی که به شما وعده دادیم، قدم نمی‌گذارید

همچنین کودکان‌تان را که می‌توسیدید اسیر ساکنان
آن سرزمین شوند، به آن جایی که شما آن را رد کردید، به‌سلامتی می‌رسانم



به آن‌ها بگو ... به حیات خود قسم
می‌خورم که همان بلا را که از آن‌ا
می‌توسیدند بر سرشان خواهم آورد
... اجسادتان در این بیابان پوسیده می‌شود
از تمام اشخاص بیست ساله و بالاتر، یک نفر
هم زنده نمی‌ماند، چرا که از من شکایت کردید



اما جنازه‌های شما در این بیابان می‌افتند و فرزندان شما به‌خاطر بی‌ایمانی
شما برای چهل سال چوپانی می‌کنند - به‌ازای هر روزی که نمایندگان
شما آن سرزمین را شناسایی کردند، یک سال جزا می‌بینید

یعنی مدت چهل سال در بیابان سرگردان می‌باشید
به این ترتیب جزای نافرمانی خود را
می‌بینید تا بدانید که، بر اطاعتی از من چه نتیجه‌ای دارد



«هن که خداوند هشتم سخن گفتام
به‌یقین با تمامی این قوم شریر، این‌گونه عمل خواهم کرد
همگی در این بیابان تلف خواهند شد و در این‌جا خواهند مُرد...»



«وقتی قوم این خبر را شنیدند
بسیار گریه کردند. روز بعد، صبح
زود برخاستند و به سر کوه رفتند

ما حاضر و آماده هستیم تا
به سرزمینی که خداوند به ما
وعدۀ داده برویم



آن کسانی که برای بررسی به کنعان رفته بودند و با شایعات بد
مردم را به وحشت انداختند، در اثر بلایی همگی هلاک شدند

از میان دوازده جاسوس، تنها کالیب و یوشع زنده ماندند



چرا از فرمان خداوند سرپیچی
می‌کنید؟ شما موفق نمی‌شوید
بر علیه عمالقیان و کنعانیان
نجنگید چون خداوند با
شما نخواهد بود



عمالقیان و کنعانیان ساکن کوهستان، پایین آمدند
و آن‌ها را شکست دادند و تا خرما تعقیب‌شان کردند



اما قوم خودسرانه
رفتار کردند.

با وجودی که صندوق پیمان خداوند و موسی
با آن‌ها نبودند، به طرف کوهستان حرکت کردند

قورح و دوست و پنجاه نفر از رهبران، علیه موسی شورش کردند.



ای موسی، تو فکر کردی تنها کسی هستی که به خداوند نزدیکه، ما هم مثل تو مقدسیم. در حقیقت، همه‌ی قوم مقدسند ما نیاز نداریم که تو و هارون به ما بگین چیکار کنیم و بر ما قضاوت و داورى کنیم، ما هم مثل شما صلاحیت داورى کردن رو داریم.

تقصیر موساست.
توقعات تو خیلی زیاده.

آره، من از سرگردانی توی این بیابان و کشته شدن مردم توسط خدا، برای مسائل جزئی و بیاهمیت خسته شدم.

موسی به درون خیمه مقدس رفت
و از خداوند پرسید که چه کاری انجام دهد.



خداوند می‌فرماید: «ای لایوان، مسئولیت
«زیادی بر دوش خود دارید و حال می‌خواهید کاهن هم باشید»

خداوند بین ما داورى کند و خواهیم دانست که چه کسی را برگزیده است، چه کسی مقدس است و چه کسی مقدس نیست.

فردا صبح به حضور خداوند بیایید
با، منقل های پر از آتش بیایید





نزدیک بیایید، ای کسانی که ادعا می‌کنید
که مقدس هستید و می‌خواهید
کاهن باشید و بر قوم حکمرانی کنید.

امروز خدا با ما ملاقات خواهد کرد
و آن شخص را انتخاب خواهد کرد
ما قدرت و جلال او را خواهیم دید

از این مردم خود را جدا کنید
زیرا می‌خواهم همه‌ی آن‌ها را فوراً هلاک کنم

اما موسی و هارون در حضور خداوند به خاک افتادند



ای خدایی که سرچشمه‌ی زندگی هستی
آیا به‌خاطر گناه یک نفر بر
تمام قوم خشمگین می‌شوی؟



زود باشید! از اطراف چادرهای این مردان
شریر دور شوید و به مال و چیزهایی که متعلق
به ایشان است دست نزنید، مبادا به‌خاطر
گناهان آن‌ها شما هم هلاک شوید

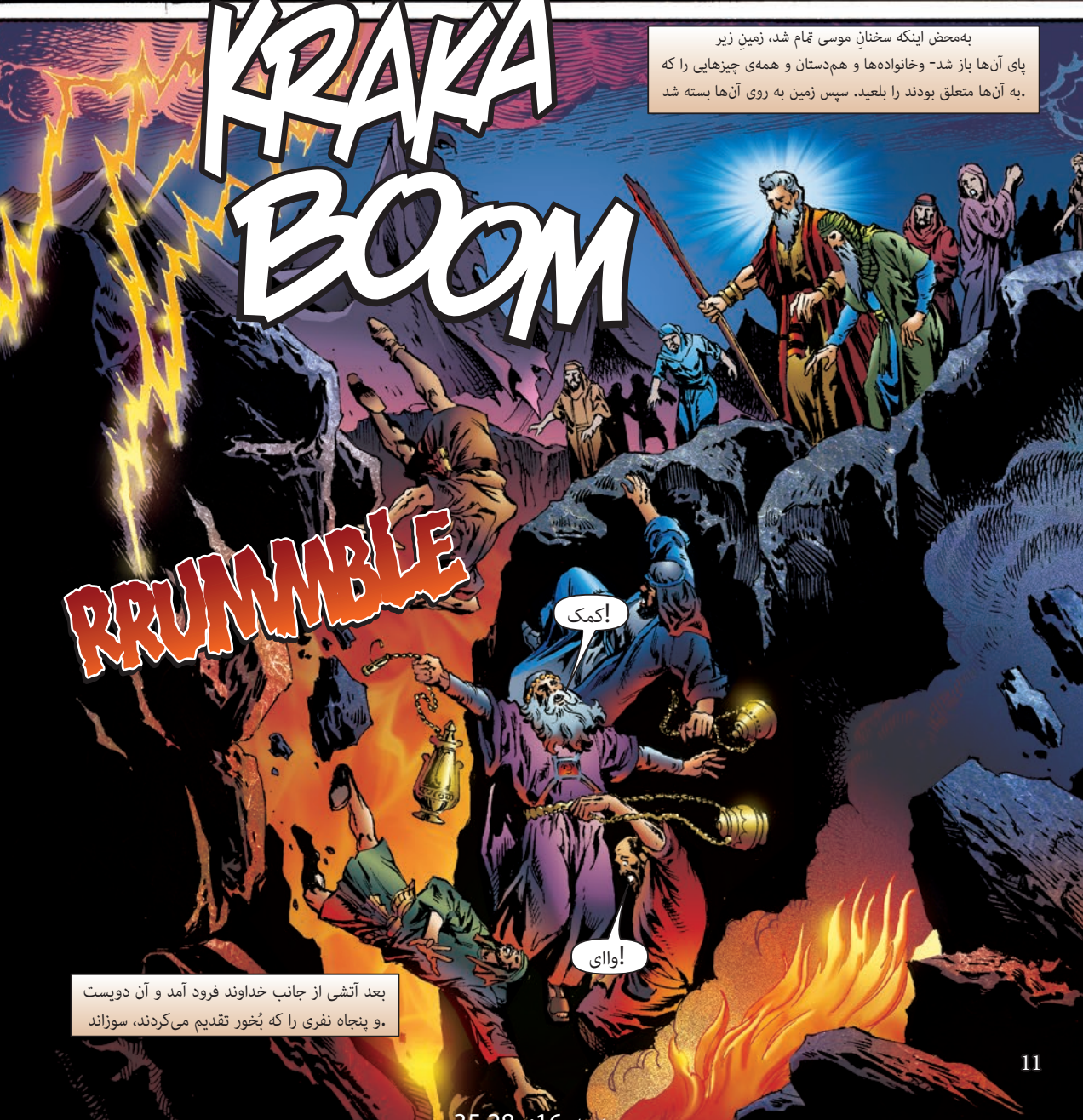


اگر این مردم به
مرگ طبیعی می‌پیرند، در آن
صورت خداوند مرا نفرستاده است.

اما اگر خداوند چیز تازه‌ای به عمل آورد، زمین
باز شود و این‌ها را با همه‌ی مال و دارایی‌شان در خود
فرو ببرد، آن وقت می‌دانید که این مردان به خدا امانت
کرده‌اند و من نبی او هستم

KRAKA BOOM

به محض اینکه سخنان موسی تمام شد، زمین زیر
پای آن‌ها باز شد- و خانواده‌ها و هم‌دستان و همه‌ی چیزهایی را که
به آن‌ها متعلق بودند را بلعید. سپس زمین به روی آن‌ها بسته شد



ایمک!

واای!

بعد آتشی از جانب خداوند فرود آمد و آن دو بیست
و پنج نفری را که بخور تقدیم می‌کردند، سوزاند



منقل‌های برنزی را بردارید و
آن‌ها را برای پوشش قربانگاه به‌کار برید.

وقتی ببینید قربانگاه با این منقل‌های
برنزی پوشیده شده، این روز را به‌یاد می‌آورید
زمانی که قورح و پیروانش از فرمان‌های خدا
سرپیچی کردند و می‌خواستند خود را کاهن کنند.



باز حضور پرشکوه خداوند، ظاهر شد.

از این مردم دور شوید
تا آن‌ها را فوراً هلاک سازم.



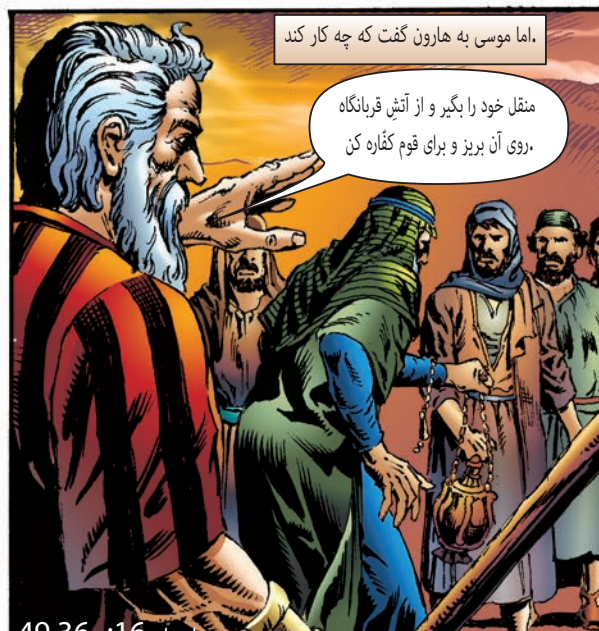
ولی فردای آن روز قوم اسرائیل بار
دیگر علیه موسی و هارون لب به شکایت گشودند.

شما قوم خداوند
را کُشتید!



پس بخور بر آتش نهاد و برای آن‌ها کفاره
کرد. او بین زندگان و مردگان ایستاد و بلا رفع شد.

چهارده هزار و هفتصد نفر دیگر
نیز در کنار قورح و پیروانش مُردند.



اما موسی به هارون گفت که چه کار کند

منقل خود را بگیر و از آتش قربانگاه
روی آن بریز و برای قوم کفاره کن.



قوم اسرائیل به بیابان صین رسیدند و در قادش اردو زدند. در آنجا مریم فوت کرد و دفن شد- و قوم دوباره لب به شکایت گشودند



پس اون سرزمین حاصلخیز و محصولات بی نظیری که می گفتم چی شد؟

اینجا حتی آب هم برای نوشیدن نداریم!

ای کاش ما هم با خوشاوندان اسرائیلی خود، در حضور خداوند می‌مردیم.



چرا ما رو از مصر به این بیابون خراب و بی‌غلف آوردی؟

تو ما رو به این بیابون آوردی تا از شر ما و حیوانات ما خلاص بشی.



عصای هارون رو بگیر و مردم را بخوان.

در پیش چشمان آنها به این صخره بگو که آب خود را جاری سازد!

آن وقت می‌توانید از آن صخره، به مردم و حیوانات‌شان آب بدهید.



ای مردم سرکش پشتونید
آیا می‌خواهید که ما از این
صخره برای شما آب
بیرون بیاوریم؟



اما کاری که موسی کرد خداوند را
خشنود نساخت آن‌گاه خداوند به
موسی و هارون گفت



چون شما به من اعتماد نکردید و در نزد قوم اسرائیل
به قدوسیت من احترام نگذاشتید، بنابراین شما آن‌ها
را به آن سرزمینی که به آن‌ها وعده دادم، راهنمایی نمی‌کنید

پس آنجا را مریتیه، یعنی مشاجره نامیدند، زیرا در آنجا
بود که بنی‌اسرائیل با خداوند مشاجره کردند و در
همان‌جا خداوند به مردم ثابت کرد که پاک و مقدس است

موسی قاصدانی را نزد پادشاه آدوم فرستاد و از او خواست تا اجازه عبور از سرزمینشان را به آنها بدهد، زیرا که از طرف عیسو و یعقوب خوشاوند بودند.

اما آدوم با لشکر عظیم خود به مقابلهی بنی اسرائیل آمد و به آنها اجازهی عبور نداد.



اما بعد از اینکه قوم اسرائیل از کوه هور حرکت کرد، دوباره شروع به شکایت کردند، و خداوند از روش متفاوتی برخوردار کرد.

وقتی بنی اسرائیل به به کوه هور رسید، هارون مُرد، زیرا که خدا فرموده بود، «هارون به سرزمینی که به اسرائیل وعده دادم داخل نمی‌شود، زیرا هر «دوی شما در کنار چشمه‌ی مریبه از دستور من سرپیچی کردید».



تا کی باید این وضعیت و رهبری موسی رو تحمل کنیم؟
غذای تکراری!
!رو که نکو



... مار
!چقدر مار

اوه! نگاه کن

خداوند گاری کرد که بسیاری از مارهای سمی به اردوگاه آمدند، خداوند بخشنده و رحیم است، اما هرگز اجازه نمی‌دهد گناهی تا ابد ادامه پیدا کند.

حتی در چادرهایشان مارها آن‌ها را نیش می‌زند



خیلی زود اردوگاه از مارهای سمی پُر شد



حتی بچه‌ها هم به خاطر گناه والدین خود عذاب کشیدند



کمکم کنید.
مار منو نیش زده



از همه جای اردوگاه، صدای گریه و زاری
شنیده می‌شد، نتیجه‌ی گناه رنج و عذاب است

به نظر میرسه سرتاسر اردوگاه
همین وضعیتی و هر لحظه بدتر
می‌شه، تا حالا خیلی‌ها مرده‌اند

باید موسی رو پیدا کنیم
حتماً این کار خداست، اون
به‌خاطر گناهان قوم، خشمگینه

WHACK

خداوندا، لطفاً به قومت
رحم کن، گناهانشون رو ببخش

برو، یک مار پرزنی بساز، درست مانند مارهایی
که مردم را نیش زدند و بر تیری بیابوز، به
آنها بگو، اگر هر مار گزیده‌ای به آن نگاه کنه، زنده می‌ماند

تو باید با خدا صحبت کنی
ما مستحق این مجازات هستیم، اما
از او بخواه که به ما رحم کنه

کی این مردم یاد می‌گیرند که خدا
نسبت به گناه جدی هستش؟ آنها باید
از دستورات او اطاعت کنن و قوم
مقدس‌ی باشن



خداوند راهی مهیا کرده
فقط به مار برنزی نگاه کنید
و شفا پیدا خواهید کرد

اون می میره

نه! خداوند
راهی مهیا کرده



لنگاه کنید و زنده بمانید



مارها همه
جا هستند

شوهرم!

باید برپیش سمت
مار برنزی تا مُرده



چرا با امید دروغین
عذابش میدی؟

بقیه بهش نگاه
کردن و شفا گرفتن

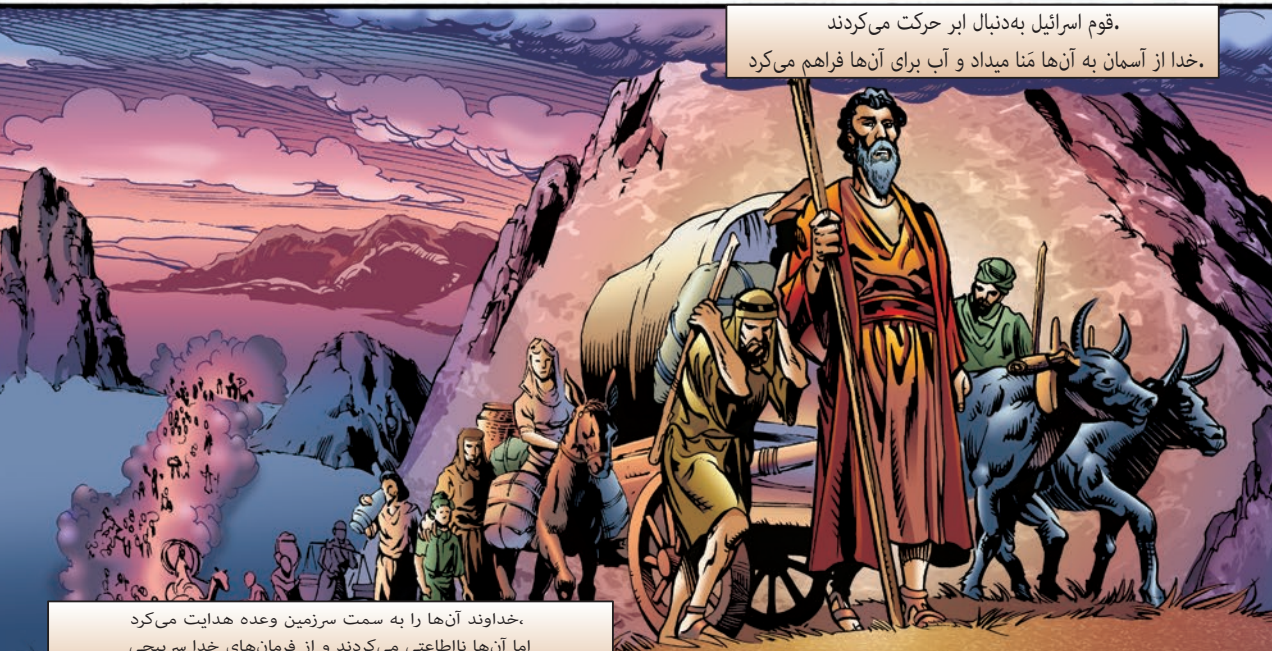
فی‌بینی دارم می‌میرم؟ چرا منو با
این حرفای احمقانه اذیت می‌کنی؟

خدا راهی فراهم کرده



بار دیگر، قوم قدرت خدا را دیدند
آن‌ها از اردوگاه حرکت کردند و زندگی مثل قبل شد.

اما قوم به روش‌های
قبلی خود ادامه دادند، اغلب
از دستورات خدا ناطاعتی
نمی‌کردند.



قوم اسرائیل به دنبال ابر حرکت می‌کردند.
خدا از آسمان به آن‌ها منّا میداد و آب برای آن‌ها فراهم می‌کرد.

خداوند آن‌ها را به سمت سرزمین وعده هدایت می‌کرد
اما آن‌ها ناطاعتی می‌کردند و از فرمان‌های خدا سرپیچی
می‌کردند، بنابراین خدا آن‌ها را به مدت چهل سال در بیابان سرگردان ساخت.

قوم اسرائیل به سمت دشت موآب حرکت کردند و
در شرق رود اردن، مقابل شهر اریحا اردو زدند

چون بالاق، پادشاه موآب، با خبر شد که بنی اسرائیل چه
بلایی بر سر اموریان آوردند، به سرعت با رهبران میدیان مشورت کرد

این گروه بزرگ، مثل کاوی که
سبزه را می چود، ما را خواهند خورد

این پیام را به
بلعام بفروست

گروه بزرگی از
سرزمین مصر آمده اند

امشب همین جا بمانید و
فردا آنچه را که خداوند به
من بفرماید، به شما می گویم

بیا و این قوم را لعنت کن و از این
سرزمین بیرون بران زیرا هر کسی را
که نفرین کنی، نفرین می شود

اینها نمایندگان بالاق، پادشاه موآب
هستند- یک گروه عظیم نزدیک قلمرو او
شدند و از من می خواهند آن‌ها را نفرین کنم

این مردان کیستند؟

... این کار را نکن
! زیرا من آن‌ها را برکت داده ام



ایه وطن خود برگردید
خداوند اجازه نداد
این کار را بکنم

پس از دریافت جواب منفی، بالاق گروه بزرگتر و مهمتری فرستاد



پادشاه از تو بااحترام پذیرایی
می کند و هر چه بخواهی بجا می
آورد. فقط مقدارت را بگو



اگر بالاق، کاخ خود را پر از طلا و نقره
کند و به من ببخشد، از امر خداوند خدای خود
به هیچ وجه سرپیچی نمی کنم

به هر حال، باز هم امشب را
اینجا بمانید تا بدانم که خداوند به
من چه خواهد گفت

برخیز و با آنها برو، اما فقط آنچه
را که من به تو می گویم، انجام بده

خداوند فرشته‌ای

خود را شمشیر به
دست سر راه او فرستاد

برگرد توی جاده
ای حیوان زبان نفهم



بلعام الاغ خود
را پالان کرد و با آن
مردان به راه افتاد

اما خداوند از رفتن بلعام
خشمگین شد، چون می‌دانست
که انگیزه او درست نبود



دفعه‌ی بعد که الاغ فرشته را دید، خود را به دیوار چسباند و پای بلعام را به آن فشرد

واااااای

ای حیوان احمق
چیه مرگت شده



آن وقت فرشته پیش رفت و در
جای تنگ‌تری ایستاد که الاغ به هیچ‌وجه
نمی‌توانست از آنجا عبور کند - و الاغ در بین جاده خوابید



باید یه بلای دیگه سرت
بیارم - ای حیوان احمق



... اما خداوند مداخله کرد

گناه من چیست که
مرا سه بار زدی؟

«و مرا مسخره کردی
ای کاش یک شمشیر داشتم و
تو را در همین جا می‌کشتم

آیا هرگز چنین
کاری کرده‌ام؟

نه.

آن وقت خداوند چشمان بلعام را باز کرد

چرا الاغت را سه مرتبه زدی؟

من آمده‌ام تا تو را از
رفتن باز دارم، زیرا که به سمت
هلاکت می‌روی

این الاغت سه مرتبه مرا دید و از سر راه من دور شد
تا تو را نجات دهد - وگرنه تو را می‌کشتم و این الاغت را زنده می‌گذاشتم

من گناه کرده‌ام، حالا
اگر با رفتن من موافق نیستی
من به خانه‌ی خود برمی‌گردم

با این مردان برو، اما
فقط هرچه را که من به
تو می‌گویم، بگو



-چرا اینقدر دیر آمدی
گفتم که به تو پاداش
بزرگی می‌دهم

من اکنون آمده‌ام اما فقط
کلامی را که خداوند در دهان
من بگذارد، به زبان می‌آورم.

حالا- هفت
قربانگاه بسازید



بالق گاوها و گوسفندان زیادی قربانی کرد. صبح
روز بعد، از بالای کوه باموت بعل، اردوگاه بنی اسرائیل را دید

حالا دشمنانم را برای
من نفرین کن



اما چگونه می‌توانم قومی
را نفرین کنم که خدا
نفرین نکرده است؟

آنها مانند
غبار، بی‌شمارند و بی‌حساب

ای کاش
عاقبت من، مانند
عاقبت آنها باشد



این چه کاری بود که کردی؟
!دشمنانم را برکت دادی -

بیا تا تو را به مکان دیگری ببرم
از آنجا تنها یک قسمت قوم اسرائیل
را می‌بینی. از همان‌جا آنها را برای
!من نفرین کن



تو همین‌جا در کنار قربانی سوختنی بایستی. من در آنجا برای ملاقات خداوند می‌روم.



مگر من به تو نگفتم
هرآنچه را که خداوند
بگوید، انجام خواهم داد.

نه آن‌ها را نفرین کن و
نه به آن‌ها برکت بده

حالا بیا تا به جای دیگری
برویم، شاید مورد پسند خدا
باشد و به تو اجازه بدهد که قوم
اسرائیل را از آنجا برای من نفرین کنی



پهوه خدای آن‌ها با آن‌هاست. او پادشاه آن‌هاست!

کسی نمی‌تواند اسرائیل را جادو کند
و افسون کسی بر آن‌ها کارگر نیست

و مانند شیر نر به پا می‌ایستند
اِتا وقتی که شکار خود را نخورند، نمی‌خوانند.



خداوند چه فرمود؟

ای بالاق
!برخییز و بشنو

خداوند چون انسان نیست
که دروغ بگوید، مانند انسان
نظرش را تغییر نمی‌دهد

وقتی بلعام دید که خداوند از برکت دادن به اسرائیل خشنود شده است، مانند گذشته به جادو متوسل نشد



خداوند متعال رویایی به من نشان داد... و چشماتم باز شده است
خداوند با آبهای فراوان آن‌ها را برکت داده و در سرزمین‌های بسیار خواهند زیست



پادشاه آن‌ها بزرگتر از آماج می‌باشد و مملکت آن‌ها سرفراز می‌گردد

خدا آن‌ها را از مصر بیرون آورد

او مانند گاو وحشی برای آنان می‌جنگد و آن‌ها دشمنان خود را می‌بلعند



؟؟!!

کسی که تو را برکت بدهد، برکت ببیند
و لعنت باد بر کسی که تو را لعنت کند

مانند شیر می‌خوابند و کسی جرأت آن را ندارد که آن‌ها را بیدار کند





من تو را خواندم که دشمنان مرا نفرین کنی، اما تو برعکس، سه بار آن‌ها را برکت دادی به خانه‌ات بازگرد- خداوند تو را از پادشاه عظیمی محروم ساخت

من به قاصدانت گفتم که حتی اگر ثروت عظیمی به من بدهی، نمی‌توانم از فرمان خداوند سرپیچی نمایم.

حالا برمی‌گردم، اما باید بدانی که قوم اسرائیل چه بلایی بر سر مردم تو می‌آورند

و دشمنان خود را در آدوم شکست می‌دهند، و زمین ایشان را تصرف می‌کنند اسرائیل به پیروزی ادامه می‌دهد دشمنان را پایمال می‌سازد



بالاق و بلعام به سرزمین خود بازگشتند



کشتی‌ها از سواحل قبرس می‌آیند آشور و عابر را سرکوب می‌سازند



«عمالیقیان مقتدرترین اقوام بودند» اما سرانجام، همه هلاک می‌شوند

اما قینیان از بین می‌روند و لشکر نیرومند آشوریان، شما را به اسارت می‌برد



بخشی از مراسم پرستش
آنها انجام کارهای زشت
و غیراخلاقی بود

پس خشم خداوند بر آنها افروخته شد و به موسی فرمان داد



در زمانی که قوم اسرائیل در دژهی افاقیا اردو زده
بودند، مردان آنها با دختران موآب زنا می کردند



"همه ی رهبران طالبه های
اسرائیل را اعدام کنید

آنها را در روز روشن در حضور خداوند
بکشید... تا خشم سهمگین من
از سر قوم اسرائیل دور شود



پس رهبران و مردانی که زنا و اعمال غیراخلاقی انجام
دادند به دستور موسی و قضات اسرائیل کشته شدند



ما رو به خاطر پرستش
خدایان دروغین ببخش

اما در حالی که موسی و تمام مردمی که در جلوی
خیمه‌ی عبادت گریه می‌کردند، یک
مرد اسرائیلی عمل گستاخانه‌ای انجام داد



،فینحاس، پسرِ العازار، نوه‌ی هارون کاهن
به‌دنبال آن دو به درون چادر رفت

او بر آن دو هجوم برد و نیزه را در بدن هر دوی آنها فرو برد



او در برابر چشمان تمام مردم، یک زن مدیانی را با خود به اردوگاه آورد



بلا از سر مردم اسرائیل رفع شد، با
وجود این، بیست و چهار هزار نفر تلف شدند



پس به او بگو که من با
او، یک پیمان ابدی می‌بندم

و فرزندانش برای همیشه کاهن
باشند، چون او حرمت مرا
حفظ کرد و برای قوم کفارہ شد

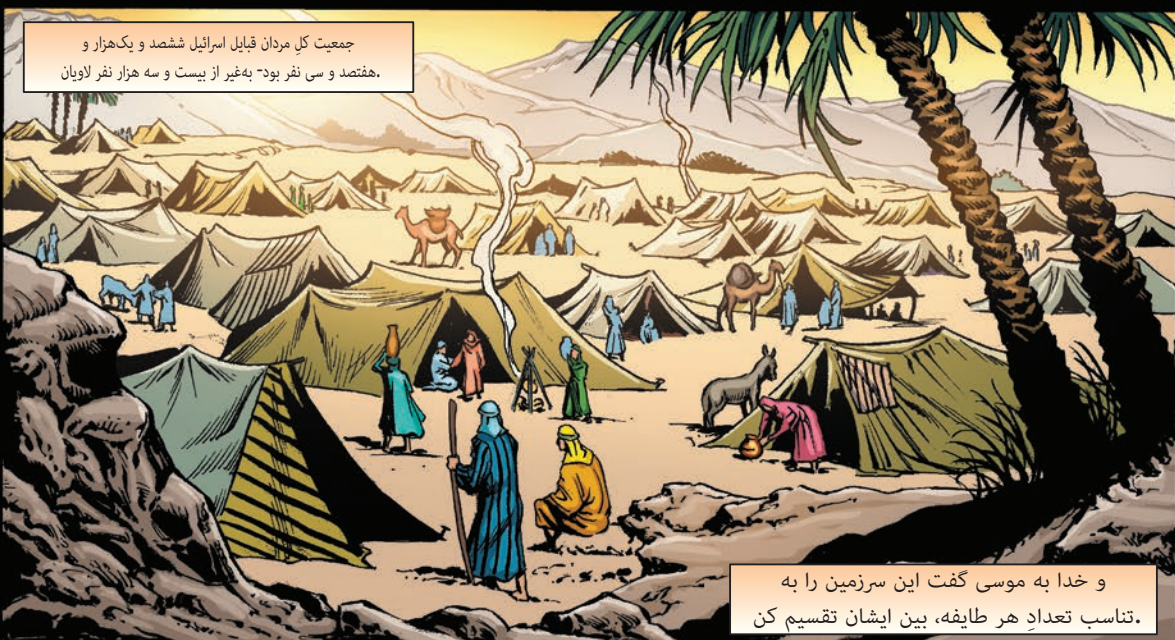


فینحاس، پسر العازار،
نوه هارون کاهن، خشم
مرا از قوم اسرائیل فرونشاند

چون او حرمت مرا حفظ کرد
و باعث شد که من گناه قوم
اسرائیل را ببخشم



تمام مردان اسرائیلی را، از بیست ساله به بالا سرشماری کنید
تا مشخص شود که از هر طایفه چند نفر می‌توانند در جنگ شرکت کنند



جمعیت کل مردان قبایل اسرائیل ششصد و یک هزار و
هفتصد و سی نفر بود- به‌غیر از بیست و سه هزار نفر لاویان

و خدا به موسی گفت این سرزمین را به
تناسب تعداد هر طایفه، بین ایشان تقسیم کن

کاهنان هر روز به خیمه مقدس می‌رفتند و قربانی تقدیم می‌کردند چنان‌که موسی دستور داده بود



بعد از چهل سال در بیابان، در زمانی که همه‌ی قوم آماده می‌شدند تا وارد سرزمین وعده شوند، خداوند به موسی گفت تا به بالای کوه برود، در آنجا برای بار آخر با خداوند صحبت کرد و در آرامش از دنیا رفت



بلافاصله، روحش به حضور خداوند به آسمان برده شد. او در آنجا ساکن خواهد شد تا زمان آخر که بار دیگر به قومش در سرزمینی که خدا به ابراهیم وعده داده، ملحق شود

از زمانی که پیهو به ابراهیم گفته بود که سرزمین و مردم خود را ترک کند و به سرزمینی که به او خواهد داد برود، 400 سال گذشته بود.

وعدهی خداوند به ابراهیم و سارا که قوم بزرگی از طریق پسر آن‌ها اسحاق، به وجود خواهد آمد انجام شده بود.

دوازده پسر یعقوب که بعدها نام آن‌ها به اسرائیل تغییر کرد، دوازده قبیله و قوم بزرگ اسرائیل را تشکیل دادند.

آن‌ها از اسارت آزاد شدند، همراه با موسی در بیابان سرگردان شدند، شریعت خدا را دریافت کردند و حالا در آخر به سرزمین وعده وارد شدند.

در طی سفر در بیابان، مرد جوانی کنار موسی بود، او می‌دید و یاد می‌گرفت که چطور قوم اسرائیل را رهبری کند.

آن مرد به جنگجوی قدرتمندی تبدیل شد، نام او یوشع بود.

زمانی که موسی به آسمان رفت، یوشع به وسیله‌ی خدا انتخاب شد تا قوم را به سرزمینی که خدا به ابراهیم وعده داده بود، رهبری کند.



مردم این نبوت را به یاد آوردند، که آن‌ها در سرزمین بیگانه غریب خواهند بود و بعد از 400 سال به سرزمین اجداد خود باز خواهند گشت. خداوند به وعده‌ی خود عمل کرد.

در روزی که از اردن عبور کردند، مَنّا از آسمان نیامد و آن‌ها از خوراک تازه‌ای که در سرزمین بود خوردند.



این سرزمینی که خداوند به ما بخشیده، شگفت انگیزه

بله، اینجا سرزمین مناسبه تا فرزندانمون رو بزرگ کنیم و بهشون یاد بدیم، در قدوسیت و صلح زندگی کنن.



SUPERBIBLE.TV